



شده که هر دانش آموز قبل از ورود و حتی در حین تحصیل می تواند به آن دست یابد. همین مساله باعث تقسیم قدرت میان دانش آموزان و معلم ها شده است.

این مساله در کشورهای در حال رشد و توسعه نیافته بعضا شدیدتر است. در این کشورها با توجه به اینکه امکانات اقتصادی در برخی از مراکز شهری و پایتخت ها متمرکز شده است و دانش آموزان طبقه فرا دست از این امکانات برخوردارند، می توانند بیشتر از آموزش های غیر رسمی استفاده کنند. در ایران نیز با توجه به اینکه برخی از دانش آموزان از سطح رفاهی بالاتری نسبت به معلم ها که قشری آسیب پذیر هستند برخوردارند، دستیابی شان به نرم افزارها و امکانات دیجیتال جدید بیشتر است که این امر آنها را از معلم ها بسیار پیش انداخته است.

طبیعتا چنین شرایطی نظام مدیریت در کلاس را تغییر داده است. معلم ها امروز مجبورند از یک سو به سرعت و با شتاب هر چه تمامتر با رسانه ها و کامپیوتر آشتی نمایند و از سوی دیگر در شیوه های کنترل کلاس و نفوذ در میان دانش آموزان تجدیدنظر نمایند. امروز تدریس با گفتار و چروک ایجاد کردن در پیشانی و یا بلند صحبت کردن به دست نمی آید و معلم باید با تمام اعضا و جوارح خود اعم از دست ها، چشم ها، گوش ها، پاها و... استفاده نموده تا دانش آموزان را به خود جذب نمایند.

یک معلم که سال ها در انگلیس زندگی کرده است و دوره های شیوه های نوین در تدریس را در آن جا گذرانده است می گوید: "در اروپا معلم ها برای جذب دانش آموزان از تمام اعضا و جوارح خود استفاده می کنند و حتی گاهی یک معلم برای جلب توجه دانش آموزان در سر کلاس مجبور می شود که دراز بکشد و یا ادا و اطوارهای خاص از خود در بیاورد تا بتواند هم کلاس را اداره نموده و هم مطالب را به بچه ها یاد بدهد." بنابراین اگر بگوییم که معلم ها امروز ملزمند که یک اکتور و هنرپیشه باشند سخنی به گزاف نگفته ایم، معلمی که نتواند نقش های متنوع در کلاس ایفا نماید به مرور در نظر دانش آموزان مورد رد و انکار قرار می گیرد. ضمن اینکه به روز نگه داشتن اطلاعات در او نقش اساسی ایفا می نماید. پرفسور هارولد استینگل یکی از ضعف های آموزش در قرن ۲۱ را به ضعف مدیریت معلم ها در کلاس ها نسبت می دهد. او معتقد است که "امروز دیگر روش های اقتدارگرایانه جواب نمی دهد. معلم هایی که تلاش می کنند با فریاد و پرخاش نبض

کلاس را در دست بگیرند و یا گاهی از تنبیه استفاده نمایند، به سرعت از دایره آموزش های جدید و نوین به بیرون پرتاب می شوند" معلم ها انتظار دارند که هر تصمیمی که در کلاس می گیرند توسط دانش آموزان پذیرفته شده و از آنها تبعیت شود. دانش آموزان هم ترجیح می دهند که به ندای درونی آنها گوش داده شود و صحبت های آنها شنیده شود. این تضاد میان دو دیدگاه توافق در سر کلاس ها را تضعیف می نماید و به مرور نظم را در کلاس تحت الشعاع خود قرار می دهد. حال این سوال مطرح است که یک معلم چگونه می تواند در کلاس مدیریت نموده و آموزش های لازم را به دانش آموزان منتقل نماید؟

تحقیقات نشان می دهد که بهترین شیوه مدیریت در کلاس شیوه مشارکتی است. شیوه ای که در آن هم معلم ها و هم دانش آموزان نقش ایفا می کنند. این شیوه مدیریتی، آزادی عمل بیشتری به دانش آموزان می دهد ضمن اینکه فضای انتقاد و بحث را در کلاس باز می گذارد. یکی از اصولی که در کلاس های درس باید به آن توجه شود، ایجاد یک جریان عاطفی سیال، مستمر و دوسویه میان دانش آموزان و معلم ها می باشد. اگر معلم ها بتوانند از لحاظ عاطفی و روحی به دانش آموزان نزدیک شوند، طبیعتا اداره کلاس ساده تر و راحت تر خواهد شد. چون اولاً درک حسی معلم و دانش آموزان از یکدیگر بیشتر می شود و دوم اینکه انگیزه های یادگیری و یاددهی را در هر دو آنها افزایش می دهد. اما باز این تاکید وجود دارد که دانایی و آگاهی یک معلم شرط اساسی مدیریت در کلاس است. یکی دیگر از مدل های مدیریتی جدید، شیوه "خودگردانی مدارس" می باشد که از آن به عنوان راهی موثر و اثربخش یاد می شود، که در آلمان قبل از همه کشورهای جهان مورد استفاده قرار گرفت. در این مدارس مدیران مدرسه نقش کلیدی دارند و از اختیارات وسیعی برخوردارند. مدیران مدرسه آلمان که به "رکتور" معروفند سرپرست معلم ها هستند که البته زیر نظر شورای مدرسه قرار دارند. شورای مدرسه نهادی است که زمینه تعامل و همکاری میان مدیر، معلم ها، شاگردان و والدین را فراهم می سازد. چون تجربه نشان داده است که هر وقت یک کلاس بدون توجه به نقش هر یک از مولفه های بالا برنامه ریزی می شود، به نتایج مطلوب نمی رسد. در کشور آلمان این شورا در ایجاد امکانات رفاهی برای دانش آموزان، تعیین کتب درسی، برنامه ریزی برای گردش علمی و

معلم تند تند مسایل ریاضی را پای تخته حل می کند و چشم های دانش آموزان نگران و پر استرس روی دست های معلم حرکت می کند. همه چشم ها و گوش ها حل مساله های معلم را دنبال می کند. آنها سعی می کنند حل مسایلشان را با معلم مقایسه نمایند. معلم هر بار که به سمت دانش آموزان برمی گردد، با چشمانش تک تک دانش آموزان را زیر نظر می گیرد. ناگهان چشمش به دانش آموزی می افتد که برخلاف همه دفترش را بسته و با بی حوصلگی به تخته نگاه می کند. گج را می اندازد، به او نزدیک می شود، با لحنی جدی و کمی با عصبانیت می گوید: چرا دفترت را بستنی؟ چرا آنها را کنترل نمی کنی! دانش آموز نگاهش را با اطمینان توأم با غرور به معلم می اندازد و می گوید: این مسایل خیلی آسان است. معلم عصبانی می شود و رنگ پوستش قرمز می شود و می گوید: من اسمم را عوض می کنم اگر تو همه مسایلت را درست حل کرده باشی! دانش آموز دفتر را باز می کند و به دست معلم می دهد. او نگاهی به آن می اندازد شرمند می شود عرق سردی پیشانی اش می نشیند. دانش آموز همه مسایل را بدون کوچکترین غلطی درست حل کرده است. دانش آموز لبخند می زند و می گوید: من منتظر نام جدید شما هستم!!!!

این روزها دنیا وارونه شده. دانش آموزان بسیار تغییر کرده اند. گویا اینترنت و رسانه ها آنها را به دنیای جدیدی پرت کرده، دنیایی که با دنیای میانسالان و کهنسالان خیلی متفاوت است. اگر در گذشته معلم ها می توانستند به راحتی کلاس ها را کنترل نموده و از دانش آموزان زهرچشم بگیرند، امروز اکثر دانش آموزان در بسیاری از موارد از معلم ها جلوتر هستند. گویا آموزش های غیر رسمی که هر روز توسط رسانه ها ارایه می شود، نقش آموزش های رسمی را کمرنگ تر نموده است. دکتر جان ویلیامز استاد رشته تعلیم و تربیت در انگلیس معتقد است: معلم ها امروز دوران سختی را می گذرانند، چون اگر روزگاری دانش آنها منشاء قدرت آنها بود، امروز کسب دانش از راه های متنوعی میسر

نوسازی مدارس و... نقش اساسی ایفا می‌نمایند. البته در کنار شورای مدرسه، شورای معلمان و شورای دانش‌آموزان و انجمن والدین به عنوان سه محور اساسی، برنامه‌ریزی را در نظام آموزشی آلمان کنترل می‌نمایند که هر یک از این انجمن‌ها به حقوق و تکالیف هر یک از اعضا توجه ویژه دارند. سیستم خودگردانی مدارس نیز نشان می‌دهد که نقش دانش‌آموزان در کلاس‌های درس نسبت به گذشته افزایش پیدا کرده است. معلم‌ها دیگر نمی‌توانند فقط صداهای بلند را بشنوند و دانش‌آموزان زرنگ را پررنگ‌تر ببینند. بلکه باید دانش‌آموزان ساکت را هم ببینند. آنهایی که در کلاس کم‌فروغند و بی‌صدا می‌آیند و می‌روند را مورد توجه قرار دهند. هر دانش‌آموز یک امانت و نماینده خداوند در روی زمین است که با توجه و توانایی و مهارت یک معلم شکوفا می‌شود.

امروزه در مباحث نوین مدیریتی برای مدیر موفق در کلاس سه ویژگی در نظر گرفته می‌شود: اول) مهارت‌های فنی که شامل دانایی و توانایی در انجام وظایف و داشتن آگاهی‌ها در زمینه‌ای که هر معلم تدریس می‌نماید چون هر قدر یک معلم آگاهی‌اش افزایش یابد، به همان نسبت قدرت او در کلاس افزایش می‌یابد.

دوم) داشتن مهارت انسانی و توانایی در ایجاد رابطه و تفاهم و همکاری با دانش‌آموزان می‌باشد که محیط کلاس را به یک محیط انسانی مبدل می‌سازد که همه‌ی دانش‌آموزان می‌توانند نظریاتشان را بدون هرگونه ترس و یا تردیدی مطرح نمایند.

سوم) مهارت‌های ادراکی می‌باشد که به معلم این امکان را می‌دهد که بین دانش‌آموزان با سایر اجزای نظام آموزشی و نظام خانواده یعنی مدیران، معاونین، سایر اولیای مدرسه و خانواده ارتباط مناسبی برقرار نموده و اثربخشی و راندمان آموزشی را در کل بالا ببرد. البته علاوه بر این سه فاکتور، یک معلم برای ایجاد یک مدیریت موفق باید از لحاظ شخصیتی فردی والا، پاک، وفادار، دارای حس مسئولیت، قاطعیت، نوآوری، سلامت نفس، روحیه همکاری و همیاری، پایداری در احساسات، دارای پشتکار و قدرت پذیرش نظر مخالف باشد. بر همین اساس است که نقش و وظیفه‌ی یک معلم بسیار سخت و متفاوت می‌شود. در مدرسی که معلم‌ها فاقد ویژگی‌های فوق هستند، فاصله و شکاف عمیقی میان دانش‌آموزان و معلم‌ها می‌افتد که این شکاف منجر به افت تحصیلی در دانش‌آموزان و ضعف نظام آموزشی در سطح کلان می‌شود.

تجربه نشان داده است که معلم‌های خلاق نقش اساسی در یادگیری و ایجاد سلامت روانی دانش‌آموزان دارند. اگر به آزادی دانش‌آموزان توجه نشود و قوانین بدون حضور آنها تصویب گردد، به مرور زمینه‌ی رشد آسیب‌ها فراهم می‌شود. در یکی از مدارس فرانسه که قانون منع سیگار کشیدن برای دانش‌آموزان تصویب شد، در عمل و به اعتراف خود دانش‌آموزان اعلام گردید که بسیاری از آنها در دستشویی‌ها و به طور مخفی سیگار می‌کشیدند. در حالی که اگر معلم‌ها در این مدرسه می‌توانستند به اعماق روح و روان دانش‌آموزان نزدیک شوند، شاید قدرت آنها در توجیه دانش‌آموزان که "سیگار برای سلامتی‌شان مضر است" بالاتر از تصویب یک قانون بود. لذا باید در نظر داشت که هنوز هم معلم‌ها می‌توانند رهبری را در کلاس‌ها در دست داشته باشند، به شرط آن که این رهبری را بر قلب‌ها حاکم نمایند نه بر مغزها....

معلم هنوز تند مسایل ریاضی را پای تخته حل می‌کند اما این بار به آهنگ دل آنها گوش می‌دهد، لبخند و مهربانی را چاشنی مسایل دشوار ریاضی می‌کند. دیگر هیچ کس از ریاضیات متنفر نیست....

آسیب‌شناسی تدریس شعر در مدارس

طوطی همان شتر است

چند روز پیش از آن که برای اولین بار به مدرسه بروم، مادرم لباس زیبایی برایم فراهم کرده بود. لباسی که هنوز رنگ و طرح آن را به یاد دارم. صبح خیلی زود از خواب بیدارم کرد. مدتی به آراستن موی سرم پرداخت. چندین بار از چپ و راست و بالا و پایین آنها را شانه کرد تا سرانجام به شکل دلخواهش رسید. سپس با کلی سفارش مرا به پدرم سپرد تا اسمم را در مدرسه بنویسد. مدیر مدرسه از دوستان پدرم بود. وقتی وارد دفتر مدرسه شدیم، مدیر ابتدا با پدرم دست داد و بعد از روی محبت دستی به سرم کشید و موهایم را نوازش کرد. آقای مدیر با این کارش همه‌ی زحمات مادرم را در یک لحظه بر باد داد! از آن روز به بعد هر کاری کردم نتوانستم مدیر را دوست داشته باشم. کاری که معلم‌های ادبیات در کلاس درس با شعر می‌کنند، همان بلایی است که مدیر محترم بر سر موهای نازنین من آورد.

تدریس شعر در مدارس متوسطه به این شیوه است که معلم بیت به بیت شعر را می‌خواند و معنی آن را دیکته می‌کند و دانش‌آموزان، معنی آن را، درست به اندازه‌ی همان طول بیت، زیر آن می‌نویسند؛ نه یک سانت کم، نه یک سانت زیاد. از این گذشته معمولاً عادت دارند که برخی واژه‌ها را نیز تفسیر کنند.

در این روش دانش‌آموزان هیچ لذتی از شعر نمی‌برند. حس زیبایی‌شناسی آنها برانگیخته نمی‌شود، ضربه‌های عاطفی شعر، احساسات آنها را بر نمی‌انگیزد و قوه‌ی تخیلاتشان را به کار نمی‌اندازد. حال آن که شعر، مستقیماً از راه عواطف و احساس قابل ادراک است و منطقی ریاضی در آن دخالتی ندارد. آن هم احساسی تند و گذرا که شاعر در لحظه‌ای خاص قادر به شکار آن است. هیجانی که از برخورد با جهان بیرون نطفه می‌بندد و شاعر به مدد ابزاری که در اختیار دارد، آن را می‌پروراند و به تجربه‌ای عمومی مبدل می‌کند. شعر گلی است که باید بویید، سببی است که باید گاز زد و جرعه‌ای است زلال که باید نوشید. شعر منشور چند وجهی رنگارنگی است که هر کس به فراخور موقعیت زمان و مکان، می‌تواند



شکلی از اشکال بی‌شمار آن‌ورنگی از رنگین کمان هر دم مضاعف شونده‌ی آن را دریابد. با این روش، حتی دیربان مانیز از ادراک عالم شعر محرومند، دانش‌آموزان که جای خود دارند، چرا که آنها با ذهنیت از پیش شکل گرفته و با سابقه‌ی ذهنی

معین و مشخص با شعر مواجه می‌شوند. آنها دریچه‌ی احساس خود را تنها رو به چشم‌اندازی گشوده‌اند که سال‌هاست دیگران از آن به بیرون نگریسته‌اند. با این روش هیچ کشف و شهود تازه‌ای صورت نمی‌گیرد و جرعه‌ای که شعر می‌زند در جان آنها تبدیل به هیچ شور و شعله‌ای نمی‌شود. دانش‌آموزان ما در کلاس درس تنها با وصف بوی گل، طعم شیرین سیب و خنکای روح انگیز زلال آب آشنا می‌شوند. آن هم از زاویه‌ی دید و ادراک معلم، که به هر حال زاویه‌ای محدود و معین است. حال آن که در یک کلاس مثلاًسی نفره ما با سی آدم‌زنده و طبیعتاً باسی ادراک و احساس متفاوت سرو کار داریم که هر یک از آنها در جایگاه فکری و اجتماعی متفاوتی قرار دارند و شعر قرار است، چون بذری در ضمیر آنان شکوفه‌های متفاوت به بار آورد. با این روش تنها، معلم است که به تعداد دانش‌آموزان تکثیر می‌شود.

چند سال پیش، هنگام تدریس شعر طوطی و بازگان مولوی، در توضیح بیت: بود بازگانی و او را طوطی ای گفتم: بازگانی یک طوطی داشت. بچه‌ها بروبر نگاهم کردند. وقتی علت را پرسیدم گفتند: آقا این که خودش شد! معنی‌اش چیست؟ گفتم: ببخشید بنویسید که بازگانی یک شتر داشت. منظور از طوطی این جا شتر است! و بار دیگر یادم آمد که چرا هیچ وقت نتوانستم مدیر مدرسمان را دوست داشته باشم.